

شرق

روزنامه

ضدغفونی کردن ناوگان هوایی ایران‌ابر در فرودگاه مهرآباد/ عکس: محمدصادق نیک‌گستر، فارس



نور نوشت

خبر

جایگزینی پلیس با مشاوران

سی‌ان‌ان: یوجین شهری در ایالت اورگان آمریکا، از تغییر برخی مسئولیت‌های پلیس گزارشی داده است. این شهر از ۳۰ سال پیش تاکنون، شیوه‌ای برای کم‌کردن مداخله پلیس طراحی کرده است. ساکنان شهر یک وانت قدیمی را بازسازی کرده و آن را در اختیار پزشکان جوان و مشاوران بهداشت روان قرار داده‌اند؛ آنها به انواع تماس‌هایی که با ۹۱۱ می‌شد و احتیاجی به مداخله پلیس نداشت، پاسخ می‌گفتند یا به محل اعزام می‌شدند. در این شهر ۱۷۲هزارنفری، آنها نخستین پاسخ‌دهندگان تماس‌ها و مشکلاتی در زمینه موضوعاتی مانند بحران سلامت روان، بی‌خانمانی، سوءمصرف مواد و تهدید به خودکشی بودند. مشکلاتی به پلیس ارجاع داده می‌شد که اغلب خشونت‌بار بودند. امروز این برنامه با نام CAHOOTS، سه ون دارد و به نظر می‌رسد توانسته آنچه را که طرفداران اصلاحات پلیس می‌گویند و برای تغییر اساسی نظام عدالت کیفری آمریکا ضروری به نظر می‌رسد، اجرایی کند. طبق این برنامه، انجام برخی مسئولیت‌ها به افراد غیرنظامی، غیرمسلم و مسلط واکزار شده است. این روزها و پس از ماجرای قتل سیاه‌پوستی به دست پلیس، شهرهای بسیار بزرگ‌تر از کارمندان این برنامه خواسته‌اند به آنها در اجرا و راه‌اندازی این برنامه در شهرستان کمک کنند. این مسئولان شهری می‌دانند که امکان انجام این پروژه با تغییراتی ممکن است. در واقع این برنامه الگویی برای زندگی شهری با پلیس محدود است. ایده CAHOOTS از کلینیک «برنده سفید» مرکز خدمات اجتماعی که از اواخر دهه ۱۹۶۰ در یوجین راه‌اندازی شده بود، خلق شد. برخی از فعالان بر این باور بودند که حرفه‌ها و کاستی‌هایی در سیستم اداره شهر وجود دارد و سرانجام در سال ۱۹۸۹، پس از ۲۰ سال اعتمادسازی در جامعه، «کاهوت» ایجاد شد. این عبارت مخفف کمک به بحران‌های خیابانی است و به حروف اختصاری مرکزی که این ایده را داد و اداره پلیس یوجین اشاره دارد. دیوید زایس، بنیان‌گذار برنامه گفت: «اکثر مشتریانی که کلینیک «برنده سفید» به آنها کمک می‌کرد، افرادی دچار مشکل بودند که با پلیس رابطه خوبی نداشتند و در برخورد با پلیس، همکاری نمی‌کردند و بسیاری از افراد دیگر مانند آنها می‌خواستند خدمات خود را از طریق تلفن همراه دریافت کنند. ما می‌دانستیم که در این کار موفق هستیم و این روند برای بسیاری از افراد بسیار ارزشمند است. ما باید از طرف نهادهای دیگری که معمولاً با وضعیت بحرانی روبه‌رو هستند، شناخته می‌شدیم و از تجربه‌مان استفاده می‌شد.» اجرای این روش با کمک‌های سخت‌افزاری ممکن شد؛ ۹۱۱ تماس‌های دریافت‌شده را فیلتر می‌کند، اگر معطوف به خشونت یا جنایت باشند، به پلیس فرستاده می‌شوند و در موارد دیگر به کارکنان این برنامه وصل می‌شوند. آنها تجهیزات مورد نیاز خود را آماده می‌کنند، به صحنه می‌روند و فعالیت خود را آغاز می‌کنند. این برنامه از یک ون کوچک آغاز شد و با کمک افراد حامی و پرورش، هزینه و حقوق کافی برای کارمندانی با ۴۰ ساعت کار در هفته تأمین شد.همیشه یک پزشک، معمولاً یک پرستار و یک پاسخ‌دهنده بحران که در زمینه سلامت رفتاری آموزش دیده است، در حالت آماده‌باش قرار دارند. طبق اطلاعات، کارمندان این برنامه در سال ۲۰۱۹ با ۴۴ هزار تماس پاسخ داده‌اند؛ یعنی ۲۰ درصد تماس‌ها در فقط در ۱۵۰ مورد به حمایت پلیس نیاز داشته‌اند. این برنامه ۸۰۵ میلیون دلار ذخیره در بودجه شهری داشته است؛ به همراه ۱۴ میلیون ذخیره بودجه آمبولانس‌ها و کمک‌های پزشکی. وقتی این پروژه را مرور می‌کنند، به نظر می‌رسد یکی از گام‌های اولیه آنها، غلبه بر بی‌اعتمادی به پلیس بود. از این‌رو، هماهنگی بین پلیس و درمانگاه به‌تدریج رخ داد. زایس که سال ۲۰۱۴ بازنشسته شده است، می‌گوید: «عدم اعتماد به پلیس در فرهنگ ما وجود داشت و این مانعی بود که ما باید بر آن غلبه می‌کردیم». کریس اسکینر، رئیس پلیس یوجین، این رابطه را «رابطه همزیستی» می‌نامد و می‌گوید: «وقتی آنها حضور دارند، موفقیت بهتری نسبت به افسران پلیس دارند. ما لباس، اسلحه و نشان می‌پوشیم؛ برای کسی که در حال بحران است، اینها نمایشی است و بسیاری از مردم یوجین در بحران هستند». در آن منطقه نرخ بی‌خانمانی از سرانه بی‌خانمانی در سراسر آمریکا بیشتر است و طبق داده‌های اخیر این شهر، بحران سلامت روانی نیز گسترده‌تر است. میزان خودکشی‌ها در حدود ۱۷ مرگ در هر صد هزار نفر و در حدود ۴۰ درصد بالاتر از میانگین ملی است. برخورد‌های پلیس با بی‌خانمان‌ها اغلب به دستگیری می‌انجامد و بین ۶۲ تا ۹۰ درصد بی‌خانمان‌ها با مشکلات روانی دستگیر می‌شوند. آنها ممکن است مدت‌ها در زندان بمانند، نه معالجه‌ای شوند و نه مسکنی برایشان تهیه شود و این چرخه زندان آغازی است که پایان ندارد. تعداد زیادی از مراجعه‌کنندگان پروژه بی‌خانمان هستند و تقریباً یک‌سوم آنها بیماری‌های روحی شدیدی دارند. رئیس پلیس یوجین می‌گوید این بار از دوش پلیس برداشته شده است. طبق یک تحقیق، ۲۵ درصد کشته‌شدگان به دست پلیس مشکلات روحی داشته‌اند. اسکینر گفت: «معتقدم زمان تغییر قانون برای همه چیزهایی که جامعه ما به آن احتیاج دارد، نزدیک است. ما باید متخصصان اجرای قانون را به اجرای مأموریت اصلی‌شان، یعنی حمایت از جامعه و اجرای قانون، بازگردانیم و منابع را با سایر خدمات مانند بهداشت رفتاری تطبیقت دهیم. این یکی از مواردی است که مایلیم از وظایف قانونی پلیس برداشته شود.»

روح‌الله زم (نیما) در دادگاه بدوی به اعدام محکوم شده است. خدا کند دادگاه تجدیدنظر، توبه و انابه او را بپذیرد تا فرصتی برای جبران اشتباهات خود بیابد. من زم را دورادور می‌شناختم. در اوایل دهه ۸۰ مدیر روابط عمومی شرکت بهینه‌سازی مصرف سوخت بود. مدیرعامل شرکت، مهدی هاشمی بود و سورنا ستاری و چند آقا‌زاده دیگر، این شرکت نفتی را به‌خوبی اداره می‌کردند. او با مهدی نتوانست کار کند و برکنار شد. جوانی پُرشور و حراف بود. خودش درس‌خوانده دبیرستان فرهنگ حدادعادل و پدرش از سابقون انقلاب، سال‌ها در صدر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، همکار آیت‌الله جنتی بود.

زم آقا‌زاده بود و فعال سیاسی به‌معنای مرسوم نبود اما رویدادهای بعد از انتخابات سال ۸۸ او را به میانه دنیای سیاست کشاند و بعد از وقایعی، از خارج کشور سر درآورد. روح‌الله زم در یک دوره مهم تاریخی توانست به‌دلیل درز اطلاعات در رقابت‌های سخت درون قدرت، دسترسی به اخباری پیدا کند و از طریق یک کانال خبری منتشر کند، به‌نحوی‌که دلیل اصلی فیلترینگ تلگرام در بهار ۹۸، وجود آمدنیوز بود؛ اگرچه بعد از فیلترشدن، مخاطبانش چندان ریزش نکرد. به‌این‌ترتیب، زم فعال سیاسی شد. من در زمان اوج فعالیت کانال آمدنیوز، در زمستان ۹۷، آن را به روش علمی تحلیل محتوا کردم. نتیجه آن بود که این کانال با وجود ۴۴ درصد اخبار جعلی، پرسامدترین اخبار را در میان کانال‌های فارسی‌زبان داشت. اینکه زم چه کرده و باید چه مجازاتی را متحمل شود، دادگاه و قاضی، براساس مقررات جرائم سیاسی و رسانه‌ای تصمیم می‌گیرند و جای بحث نیست. آنچه می‌خواهم درباره آن سخن بگویم، این است که چه عواملی باعث شد یک جوان علاقه‌مند به فعالیت سیاسی و توانمند در جذب مخاطب، به چنین شرایطی ناگواری گرفتار شود؟ واقعیت این است که ما در فضای سیاسی و رسانه‌ای مشکل داریم و این امر کشورمان را آسیب‌پذیر کرده است. در دنیا اگر جوانی علاقه‌مند به فعالیت سیاسی باشد، احزاب واقعی وجود دارند که ذائقه‌های متنوع فکری را پوشش می‌دهند. او می‌تواند به حزب زم‌ای پیوسته شود، فعالیت کند و مدارج ترقی را ببیماید. باراک اوباما جوانی سیاه‌پوست از یک پدر آفریقایی بود که وارد فعالیت حزبی شد و توانست تا مقام رئیس‌جمهوری رشد کند. جوان

صاف و ساده

هم‌گناه

ما چنین احزابی را در فضای عمومی کشور مشاهده نمی‌کند و بعد از ۴۰ سال، هنوز بستر فعالیت سالم سیاسی برای جوانان، آن‌گونه که باید باشد، مهیا نیست. بحث دیگر این است که اگر زم، مخاطب میلیونی نمی‌یافت، آیا حال‌وروز امروز را داشت؟ پس سؤال مشخص این است: مخاطبان میلیونی آمدنیوز، دنبال چه اخباری بودند که رسانه‌های ما قادر به ارضای نیاز خبری آنها نیستند؟ مردم ایران، مانند مردم همه جهان، حق خود می‌دانند که از وقایع و رویدادها، به‌درستی، صحت و سرعت مطلع شوند. رسانه‌های داخل، اخبار کشور را آن‌گونه که مخاطب انتظار دارد، پوشش نمی‌دهند. خطوط قرمز زیاد، امکان فعالیت حرفه‌ای را از رسانه سلب کرده است. یکی از دلایل بروز این‌همه فساد اداری و مالی که آبرو و حیثیت برای کشور نگذاشته، محدودبودن رسانه‌هاست.

اگر رسانه، امکان فعالیت حرفه‌ای داشته باشد، مخاطبان ما، خام‌اخبار دروغ آمدنیوز و امثال آن نمی‌شوند. اما تا وقتی رسانه ملی، انحصاری است و محفلی اداره می‌شود و برای رسانه‌های رسمی و دولتی، نیاز مخاطب، اولویت اصلی نیست، آمدنیوزها صحنه‌گردان خواهند بود. امروز زم، فردا کس دیگر، میدان‌دار این فضا خواهد بود. اکنون مگر شبکه‌های ماهواره‌ای که با دلارهای سعودی، برنامه‌سازی می‌کنند، کم مخاطب دارند؟ راستی مسئولان ما چقدر زمان نیاز دارند تا دریابند، دنیا عوض شده است و دیگر نمی‌توان مردم را بی‌اطلاع نگه داشت؟ چرا انتظار داریم رسانه‌ها، حرف‌های آنها را تکرار کنند؟ چرا دنبال فیلترینگ اطلاعات و پلتفرم‌ها هستند. روح‌الله زم گناهکار است، ما هم گناهکاریم. همه ما که احزاب را شب انتخاباتی می‌خواهیم و طاقت فعالیت شفاف و آزاد احزاب واقعی را نداریم. دو گوهر «استقلال» و «آزادی»، آرمان‌های انقلاب ما هستند؛ چطور با استقلال، سربلندی و با گردن‌فرازی به آن افتخار می‌کنیم. آزادی ضدفساد است. آزادی تضمین‌کننده بقای انقلاب است. از آزادی، مفسدان می‌ترسند. انقلابی واقعی، دنبال آرمان آزادی است. زم دستگیر و آمدنیوز دروغگو بسته شد اما مخاطبان میلیونی آن چه شدند؟ آیا سراسر رسانه ملی و رسانه‌های دولتی و رسمی رفتند؟ خیر! آنها مخاطب آمدنیوزهای دیگری شدند. هرگاه رسانه‌های رسمی ما توانستند اعتبار از دست‌رفته‌شان را بازیابند و اعتماد مخاطبان را به دست آورند، مخاطب میلیونی، دیگر به زم و زم‌های آینده رجوع نخواهد کرد. سرنوشت امثال زم، باید تلنگری برایمان باشد که نظامی نو به فضای رسانه‌ای بدهیم و این کار جسارت و ایمان طلب می‌کند.

قصه‌های شهر

نگاه تخته‌گازی

دو سالی است که این مرحله و این نوع کتاب‌ها را رد کرده‌ای. به‌رحال چندین سال و با بحث‌ها و اختلاف‌نظرهای فراوان طول کشید تا یک تناسب قابل قبول در ماجرا پیش بیاید.

از برنامه‌ریزی‌های ماست، به‌زودی معلوم شد که تفکیک سنی بچه‌ها ریزتر و سخت‌تر شده، یعنی دیگر آن دوره‌ای نیست که پدر و مادرها دختر و پسر بالغ و قدکشیده‌شان را گوشه خانه می‌نشاندند و می‌گفتند این فعلاً بچه است، حالی‌اش نیست، سرعت تغییر نسل به چیزی حدود سه سال رسید و آمدن نسلی با عنوان شهروند دیجیتال همه آن تصورات و برنامه‌ریزی‌های قبلی را با هم ریخت. حالا بچه سه‌ساله‌ها با شش‌ساله فرقهش از زمین تا آسمان است و نوجوان ۱۴ساله امروز از چیزهایی سردرمی آورد و مطالباتی دارد که ما در ۲۵سالگی هم به زور از آنها سر درمی‌آورديم. قاعدا برای همین، کانون پرورش فکری به‌عنوان یکی از نهاد‌های مهم عرصه کار فرهنگی برای بچه‌ها، دست به کار شده و تقسیم‌بندی جدیدی برای کتاب‌های کودک و نوجوان وضع کرده که خیلی هم آهنگین است، به این شکل: نوزاد، نوکام، نوبواه، نوخوان، نونهاا، نونگاه و نوچوان. توجه به تغییرات نسلی و وضع رده‌بندی جدید جای تقدیر دارد، البته بعضی از دوستان این ایراد را مطرح می‌کنند که در تقسیم‌بندی جدید به هم قافیه‌بودن دسته‌بندی بیشتر از معنا و مفهوم توجه شده و می‌برسند منظور از نونگاه که برای گروه سنی ۱۲ سال گذاشته شده چیست؟

راستش من به وضعیت مدیریت کرونا، مدیریت شهری، اوضاع اقتصادی، تصمیم‌گیری‌های نماینده مجلس و وضعیت شناسنامه کتاب را باز که نگاه می‌کنم، متوجه می‌شوم که اتفاقاً این نام‌گذاری خیلی هم باسما است و به‌طور خیلی روشنی بیان می‌کند که اگر در ۱۲سالگی به یک نگاه نو رسیدید، که رسیدید، وگرنه بعد از آن همچنان تخته گاز با یک نگاه کهنه و کلیشه‌ای پیش می‌روید.

دغدغه‌های طبیبانه

دلم طاقت این‌همه گریه را ندارد

عبدالرضا ناصر مقدسی ■ متخصص مغز و اعصاب

آمار ابتلا به کووید ۱۹ به‌صورت روزافزونی در جامعه ما در حال افزایش است و متأسفانه آمار مرگ‌ومیر ناشی از آن نیز هر روز رکوردی تازه می‌زند. من که متخصص مغز و اعصاب هستم و به‌صورت عادی و مستقیم بیماران مبتلا به کووید۱۹ را ویزیت نمی‌کنم، هر روز به‌صورت متوسط بین سه تا چهار بیمار ام‌اس دارم که به کووید۱۹ مبتلا و به دلیل ناآگاهی از شرایط بیماری به من مراجعه می‌کنند. پس احتمالاً تعداد مراجعان به همکاران عفونی و ریه و داخلی باید خیلی بیشتر از اینها باشد. درعین‌حال به نظر می‌رسد که هنوز با اوج بحران روبه‌رو نبوده و این پاییز و زمستان است که قربانی بسیار بیشتری خواهد گرفت. به‌ویژه اینکه پاییز و زمستان فصل آنفلوانزا نیز هست و ترکیب این دو با هم می‌تواند شرایط بسیار بدی را ایجاد کند. با وجود تمام این مخاطرات تنها تا این لحظه دولت کاری برای برگرداندن محدودیت‌ها نمی‌کند بلکه در سطح جامعه نیز چندان توجهی برای رعایت پروتکل‌های بهداشتی از سوی مردم نمی‌بینیم. درصد اندکی ماسک می‌زنند و از همان درصد اندک هم، درصد بسیار کمتری آن ماسک را به‌صورت صحیح استفاده می‌کنند. وقتی می‌خواهند حرف بزنند یا حتی سرفه کنند، ماسکشان را از صورت پایین می‌کشند و تمام ذرات معلق بزاق را در هوا منتشر می‌کنند. دستشان را مبتلا کند، آنکه تمیز کنند و بشویند به همه‌جا می‌زنند و همین‌طور ویروس است که منتقل می‌شود. از اینها بدتر خبر اخیر سازمان بهداشت جهانی است که دارد از مستنداتی سخن می‌گوید که ویروس کرونا می‌تواند در همین ذرات معلق در هوا باقی مانده و دیگران را مبتلا کند. رعایت‌نکردن موازین بهداشتی از سوی مردم داستان درازی داشته و به ضعف فرهنگی ما بازمی‌گردد. بهداشت و درمان نیز جزئی از فرهنگ یک جامعه است و جدا از شرایط بد فرهنگی در دیگر حوزه‌ها نیست. اما سوی دیگر ماجرا دولت است که به نظر می‌رسد همه چیز را به حال خود رها کرده است. همین‌طور که وزیر بهداشت در چند روز قبل گفت ترس از بحران اقتصادی و اعتراض مردم سبب شده که دولت محدودیت‌ها را بردارد و عملاً راه را برای بکه‌تاری ویروس کرونا بیش‌ازپیش باز کند. وضعیت بد اقتصادی و فشار بسیار بر اقشار فرودست جامعه سبب شده که این آمارهای ابتلا و مرگ را بپذیرد؛ درحالی‌که شاید تغییر در سیاست‌های کلان کشور می‌توانست جان این‌همه مردم را نجات دهد. سوی دیگر ماجرا نیز دغدغه‌های طبیبانه است. تخت‌های بیمارستانی پر شده‌اند. تخت آی‌سی‌وی نداریم. پرستل درمان نه‌تنها خسته هستند بلکه یکی بعد از دیگری به این بیماری مبتلا می‌شوند و همین کارایی آنها را شدیداً کاهش می‌دهد. در همین چند روز قبل چندین نفر از همکاران ما جانشان را از دست دادند؛ کسانی مانند استاد عزیز دکتر «غلامحسین نادری»، استاد اورولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران. کسی که بیش از دوهزار و ۵۰۰ مورد پیوند کلیه را انجام داده و نقش بسیار مهمی در بهبود بیماران عزیز ایفا کرد. او بارها به‌صورت رایگان بیماران را درمان کرد. به این خدمات باید تربیت صدها جراح و پزشک را افزود. کسانی که خود از برکت شاگردی این استاد منشا خدمات بسیاری در سرتاسر کشور شدند. حال چنین استادی به کووید۱۹ مبتلا می‌شود و فوت می‌کند. فوت استاد دکتر «نادری» فوت یک نفر نیست، مرگ جامعه پزشکی است، مرگ استادی است که می‌توانست بیش از اینها منشأ اثر باشد. همین موضوع درباره دیگر همکاران کادر درمان نیز صادق است، کسانی که عمر و زندگی‌شان را برای بیماران گذاشتند و حالا راهی دیار باقی شدند. هر روز نه‌تنها رنجی بر رنج دیگر افزوده می‌شود بلکه دغدغه‌ای طبیبانه بر دغدغه‌ای دیگر نیز اضافه می‌شود. از این به بعد چه خواهد شد؟ وقتی حجم بیماران افزایش می‌یابد اما کادر درمان بیش‌ازپیش مستهلک می‌شود، امکان رسیدگی مناسب نیز به بیماران از بین می‌رود. درنهایت رنج مردم باقی می‌ماند، این روزها چشم‌های گریان بسیاری را می‌بینم. دلم طاقت این‌همه گریه را ندارد.



گیتی صفرزاده

آن زمان که بچه بودم، کتاب کودک بیشتر از روی شکل و جلش شناخته می‌شد؛ یعنی از روی تصویر جلد کتاب که بچگانه بود و شاید عنوانش، می‌فهمیدی که این را می‌توان جزء کتاب‌های کودک به حساب آورد. چیزی به اسم رده‌بندی سنی هم وجود نداشت و برای همین لابد وقتی من کلاس اول دبستان را تمام کردم و معلم گفت که تابستان برایش کتاب بخريد تا خواندن و الفبا برايش فراموش نشود، حالا بچه سه‌ساله‌ها با شش‌ساله فرقهش نصف کلماتش را نمی‌فهميدم. احتمالاً آن موقع از روی حجم و تعداد صفحات کتاب باید تشخیص داده می‌شد که این کتاب برای بچه چندساله و با چه مقدار دایره لغت مناسب است. همین گرفتاری البته در باره موضوع و محتوای کتاب هم مطرح بود؛ بنابراین مثلاً صفحه خانواده‌های مختلف توافق نبود که آیا کتاب‌های صمد پورهنکی جزء کتاب‌های مناسب بچه چندساله به حساب می‌آید یا نه و بعضی خانواده‌ها اصلاً بی‌خیال این حساب‌کتاب‌ها می‌شدند و با جمله کلیدی و راهگشای الان وقتش نیست، خواندن بعضی از کتاب‌ها را برای بچه‌های کنجکاو‌شان ممنوع می‌کردند. طول کشید تا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برای کتاب‌هایش رده‌بندی سنی مشخص کند و بازم بیشتر طول کشید تا آن رده‌بندی به سایر کتاب‌ها هم برسد و ناشران به این فکر بیفتند که بد نیست مخاطب کتاب را مشخص کنند. ماجرا البته دست‌اندازهایی هم داشت، مثلاً صفحه شناسنامه کتاب را باز می‌کردی و می‌دیدي نوشته مخصوص گروه سنی ج، در ذهنت حساب می‌کردی که این دقیقاً چندساله می‌شود، بعد عدد به‌دست‌آمده را با شکل و کلمات و حجم کتاب مطابقت می‌دادی و به این نتیجه می‌رسیدی که آیا پیش فرض گذاشته‌شده برای رده سنی به درد کار تو می‌خورد یا تو یکی،



شماره هفدهم فصل‌نامه «استارباد» منتشر شد.

در این شماره یادنامه‌ای برای «سپروس مشفق»، شاعر که خرداد امسال بدود حیات گفت، منتشر شده است. همچنین در بخش دیگری به مجموعه شعر تازه‌منتشرشده «عبدالرحمن قرقانی‌فر» پرداخته شده و این مجموعه شعر نقد و بررسی شده است. در بخشی دیگر از این شماره فصلنامه استارباد به روایت کارهای فرهنگی «جانبه‌یکم امیرلطیفی» پرداخته شده است. خانم امیرلطیفی راوی افسانه‌های عرصه ادبیات عامه در ایران بود. در بخش دیگری از این فصلنامه می‌توانید اشعاری از شاعران این روزهای استان گلستان مانند سیدحسین میرکاطمی، محمد قاری، مهناز رضائیان، عبدالرحمن قرقانی‌فر، سمانه شهری‌نژاد، سیدمحدثه حسینی، کارن مقدم و ریحانه دانش‌دوست را بخوانید. گفت‌وگو با بابک زحمتش، هنرمند صاحب‌سبک منبت‌کاری و نقوش برجسته هم از دیگر بخش‌های این فصل‌نامه است. استارباد فصلنامه‌ای است که در گران منتشر می‌شود و در تهران و چند شهر استان گلستان هم توزیع می‌شود. علی یازیدی مدیرمسئول این فصل‌نامه و اسماعیل جعفری‌نصرآبادی هم سردبیر آن است.